

تفسیر متون و حیانی

سال سوم، شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۴۰۰ ص ۹۸-۱۲۵

بررسی و تحلیل جایگاه علم در کتاب مقدس، قرآن کریم و روایات اسلامی

محمد گودرزی*

استادیار گروه الهیات، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۳/۹ - تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۵/۹

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های حوزه‌ی مباحث کلام جدید و فلسفه‌ی دین در عصر حاضر و آینده‌ی زندگی بشر، چگونگی نسبت علم با دین و نسبت عقل و آزاداندیشی بادین است. این دو، پرسش بنیادین و دیرینه‌ی روزگار ما هستند که بی‌شک برای پاسخ به این پرسش‌های بنیادین در قرآن و کتاب مقدس باید از متد درون دینی استفاده کرد؛ نه برون دینی. مروری کوتاه بر تاریخ کلیسا نشان می‌دهد یکی از دلایل تقابل کلیسای قرون وسطی با علم و به تبع آن آزاداندیشی، برداشت آباء کلیسا از نصوص دینی است که باصراحت دانایی را نوعی عصیان درمقابل خداوند می‌دانند. حال آنکه در قرآن، علم، جایگاه ویژه‌ای دارد و سبب خلافت الهی آدم، عنصر علم و دانایی اوست، نه عبادت وی. در قرآن و نصوص دینی، یادگیری علم واجب و دارای ویژگی‌هایی است که سایر واجبات آن ویژگی را ندارند. به عبارتی محدودیت‌های دیگر واجبات را ندارد. بر اساس آموزه‌های دینی، علم از جهت نوع، جنسیت، زمان و مکان محدودیتی ندارد. لذا با فهم درست از نصوص دینی، نگاه اسلام نه در تقابل با علم قرار

می‌گیرد نه در تقابل با عقلانیت، و به تبع این دو در تقابل با آزاداندیشی و نواندیشی هم قرار نمی‌گیرد؛ بلکه اسلام همواره مشوق علم، تعقل و تفکر است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، علم، عهد جدید.

۱. مقدمه بحث

آیا تقابل میان علم و دین امری برون دینی و عرضی دین مسیحیت و یهودیت است یا امری درون دینی و ذاتی دین یهودیت و مسیحیت می‌باشد به این معنی که زمینه‌ها و پیش‌زمینه‌های تقابل میان علم و دین در خود کتاب مقدس یافت می‌شود. به اعتقاد نگارنده زمینه‌های تقابل میان علم و دین و یا بی‌تفاوتی دین نسبت به علم در کتاب مقدس به وضوح یافت می‌شود. برای اثبات مدعای خویش ابتدا به آیاتی از کتاب مقدس (عهد عتیق) می‌پردازیم که هسته اولیه‌ی این تقابل را شکل می‌دهد سپس به آیات کتاب مقدس (عهد جدید) استناد می‌کنیم که نقش مهمی در روی آوری ارباب کلیسا به متدهای خاصی شد که کشف حقیقت را نهایت محصور بدان می‌کردند و در نهایت به نوع نگاه قرآن به علم و جایگاه آن در گفتمان قرآنی می‌پردازیم.

پرسش‌های اصلی:

۱- جایگاه علم در کتاب مقدس چیست؟ تعامل یا تقابل؟

۲- جایگاه علم در قرآن کریم چیست؟ تعامل یا تقابل؟

۲. جایگاه علم در عهد عتیق

در سفر تکوین در فصل دوم آمده که «خداوند خدا هر درخت خوش‌نما و بخوردن نیکو از زمین رویانید و هم درخت حیات در وسط باغ و درخت دانستن نیک و بد را (۱۰)... خداوند آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری (۱۷) اما از درخت دانستن نیک و بد مخور چه روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می‌شوی (کتاب مقدس، ۴-۵) سپس تورات در آیات (۱-۸) در فصل سوم قصه را ادامه داده، روایت می‌کند که مار از تمامی جانوران صحرا حيله سازتر بود که خداوند آفریده بود و بز ن گفت آیا خدا فی‌الحقیقه گفته است که از تمامی درختان باغ مخورید. وزن بمار گفت که از میوه درختان باغ می‌خوریم، اما از میوه درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمایید مبادا که بمیرید و مار به زن گفت که البته نمی‌میرید و حال اینکه خدا می‌داند روزی که از آن می‌خورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیک و بد را میدانند خواهید شد. پس زن درخت را دید که بخوردن نیکوست و اینکه در نظرها خوش آیند است و درختی که مر دانشمندی را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و بشوهر خودش نیز داد که خورد آنگاه چشمهای هر دوی ایشان گشوده شد دانستند که برهنه اند و برگهای درخت انجیر را دوخته از برای خود فوطه ساختند (کتاب مقدس، ۵-۶، ۱۳۸۳) سپس در آیه ۲۳ از همین فصل، قصه را ادامه داده و می‌گوید « و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر بدانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد و خورده دایماً زنده ماند (همان، ۷).

تحلیل

۱- شجره‌ی ممنوعه‌ای که در آیات تورات از آن یاد شده، نماد علم و دانش و دانایی است این نگاه هم از گفتار آمرانه‌ی خدای تورات فهمیده می‌شود آنجا که می‌گوید: «از تمام درختان باغ مختاری که بخوری اما از درخت دانستن نیک و بد مخور» و هم از برداشت همسر آدم که در پی وسوسه‌ی مار به فکر فرو رفت و آن را درختی دانش-افزا یافت «درختی که مر دانشمندی را مرغوب است» و هم از سخن مار که در دعوت همسر آدم به خوردن از آن درخت گفت: «البته نمی‌میریدو حال اینکه خدا می‌داند روزی که از آن می‌خورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیک و بد را میدانند خواهید شد». همه‌ی این گفته‌ها و نوع گفتمان حاکم بر متن کتاب مقدس، اثبات می‌کند که شجره‌ی ممنوعه در عهد عتیق، شجره‌ی علم و دانش و معرفت است.

۲- آنچه از آیات فوق استنباط می‌شود این است که امر خداوند بر آن است که انسان از شجره‌ی ممنوعه که همان «شناخت و دانش» است دوری گزیند و برای اینکه عمل به این امر و فرمان را به بندگان تأکید کند و عصیان از آن را بدان‌ها هشدار دهد، نتیجه‌ی شومی که در نزدیکی بدان برای انسان رخ می‌دهد را این‌گونه به تصویر می‌کشاند.

۳- نتیجه چنین می‌شود که اطاعت و فرمانبری از خداوند، مستلزم دوری گزیدن از علم و دانش و معرفت است و عصیان و نافرمانی در مقابل خداوند، روی آوردن به علم و دانش و معرفت است امر خداوند بر نهی از نزدیکی به شجره‌ی علم و دانش است و وسوسه‌های شیطان نماد دعوت به شجره‌ی علم و معرفت و دانش است.

۴- انسان میان این دو امر باید یکی را برگزیند یا اطاعت از خداوند و دوری گزیدن از علم و دانش و معرفت و یا پیروی از وساوس شیطان و روی آوردن به شجره‌ی علم و دانش و آگاهی، انسان باید یکی را برگزیند یا روی نمودن به دین و پشت نمودن به علم و دانش و یا روی آوردن به علم و دانش و پشت نمودن به دین. لذا انسان یا باید

دین را برگزیند، یا علم را؛ دیندار عالم و عالم دیندار در منظومه‌ی چنین آیینی جایی ندارد.

۵- اینجاست که پیش زمینه‌های تقابل میان علم و دین در عهد عتیق به وضوح و روشنی نمایان است تا آنجا که انسان مؤمن به خدا و مطیع فرامین او را میان دو راهی یا علم و یا دین قرار می‌دهد که خود زمینه‌ساز تقابل میان علم و دین در جهان مسیحیت شده، استاد مطهری در این باره بعد از ذکر آیاتی از تورات می‌فرماید: «متأسفانه در جهان مسیحیت، بواسطه برخی قسمت‌های تحریفی عهد عتیق (تورات) اندیشه‌ای در اذهان رسوخ یافته است که هم برای علم گران تمام شده و هم برای ایمان. آن اندیشه، اندیشه تضاد علم و ایمان است. ریشه اصلی این اندیشه‌ها است که در عهد عتیق سفر پیدایش آمده است» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲، ۲۹ و ۳۰). سپس بعد از استناد به برخی آیات عهد عتیق می‌گویند «طبق این برداشت از انسان و خدا و آگاهی و عصیان امر خدا (دین) اینست که انسان عارف نیک و بد نگردد و آگاه نشود. شجره‌ی ممنوعه، شجره آگاهی است. انسان با عصیان و ترمّد امر خدا (با سرپیچی از تعلیمات شرایع و پیامبران) به آگاهی و معرفت می‌رسد و به همین دلیل از بهشت خدا رانده می‌شود. براساس این برداشت همه وسوسه‌ها، وسوسه آگاهی است پس شیطان وسوسه گر همان عقل است» (همان).

۳. جایگاه علم در عهد جدید

آدمی برای کشف حقایق و راه یافتن به ساحت آنها، متدها و شیوه‌های مختلفی را پیش می‌گیرد. این شیوه‌ها و متدهای مختلف، جهت‌های مختلفی را پیش پای انسان جوینده‌ی حقیقت می‌نهند، گروهی تنها راه کشف حقایق و رسیدن بدان‌ها را پالایش درونی و تزکیه‌ی باطنی می‌دانند. آنان بر این باورند که با فرو رفتن در درون و پرداختن و گداختن و پالودن آن از رذایل اخلاقی می‌توان به حقیقت رسید، برخی از عرفا چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گیرند، عده‌ای دیگر، تنها راه کشف حقیقت و

سرک کشیدن در آن را از طریق برهان و استدلال عقلی محض می‌دانند، برخی فلاسفه چنین می‌اندیشند. در عصر حاضر گروهی دیگر شیوه و متد پیشینیان را ناکارآمد می‌پندارند و بر این باورند که تنها راه حل گشودن معمای هستی و کشف حقایق و فهم روابط میان آنها، تجربه حسی از طریق متد آزمون و خطاست این گروه بیشتر دانشمندان علوم جدید را در خود جای می‌دهد. هر چند این خط کشی‌ها کلیت ندارند. چنانکه دانشمندان و متفکرانی یافت می‌شوند که برای هر کدام از این شیوه‌ها با توجه به موضوعات خاص‌شان ارزش قائلند، اما تاریخ تفکر بشری وجود این خط‌کشی‌ها را انکار نمی‌کند.

در قرون وسطی کلیسا خود را مرکز معرفت عالم می‌دانست و تنها تفسیرگر حقایق هستی را در شأن خود می‌پنداشت و با توجه به مقام عصمتی که برای خود قائل بود، تنها آموزه‌ها و برداشت‌های خود را منطبق با واقع می‌پنداشت و معتقد بود که یگانه راه رسیدن به حقایق و کشیدن نقاب از رخ آنان، متد و شیوه‌ی تزکیه باطنی و پالایش روحی است و دیگر دانشمندانی که از متدهای دیگر بهره می‌بردند و به کشف حقایقی دست می‌یافتند، دستاوردهای آنان را باطل می‌شمردند. «بدون شک، واکنش مسیحیان بنیادگرا نسبت به تعارض ظاهری علم و دین، این بود که مدعیات برآمده از کتاب مقدس، یا دست کم مدعیات برآمده از تفسیرشان از کتاب مقدس را مقدم بدانند به تعبیر نیکولاس ولتر ستورف (۱۹۳۷) بنیادگرایان، مدعیات کلامی خود را به منزله «اعتقادات ضابط» به کار می‌بردند یعنی بعضی از اعتقادات که ملازم با تعهد به مسیحیت تلقی می‌شوند، برای داوری در خصوص اعتقادات (یا نظریه‌های) علمی نقش اساسی و بی‌چون و چرا پیدا می‌کردند- یعنی یک «امر مسلم» تلقی می‌شدند- حداقل آنکه این اعتقادات دینی در تعیین اینکه کدام نوع نظریه‌ها مقبولند و کدام نوع از آنها نامقبول، تأثیر زیادی داشتند» (پترسون، ۱۳۷۹: ۳۶۴) حال سوال اینجاست، آیا تأکید بر این متد و شیوه -شیوه‌ی تزکیه‌ی باطنی- غرضی دین

مسیحیت است و امری است بیرون از کتاب مقدس که ارباب کلیسا از پیش خود آن را انتخاب کرده و بر متن انجیل تحمیل نموده‌اند؟ و یا اینکه ذاتی کتاب مقدس است و امری درون دینی است و ریشه در آموزه‌های کتاب مقدس دارد که الهام بخش برای ارباب کلیسا شده است؟ اینک به نمونه‌هایی از متون مقدس (عهدجدید) می‌پردازیم؛ سپس به تحلیل آن همت می‌گماریم:

۱/۳- انجیل متی: زمانی که جمعیت بسیاری از جلیل و اورشلیم و یهودیه در کنار رود اردن جمع شده بودند مسیح(ع) به بالای کوه می‌رود و شروع به موعظه می‌نماید و آن جماعت را به غمگینی و گرسنگی و تشنگی و تواضع و فروتنی و ترحم به غیر دعوت می‌کند تا باشد که با انجام چنین اعمال باطنی به مقام پسران خداوند دست یابند. در انجیل متی به این امر چنین اشارت شده است «چون دید یسوع این جمعیت را، به کوه بالا رفت و نشست و آمدند به خدمت او شاگردان او و گشود دهان خود را به تعلیم ایشان و می‌فرمود: خوشا حال مساکین به سبب رسیدن روح القدس، به درستی که برای ایشان است ملکوت آسمان‌ها، خوشا حال غمگینان به درستی که برای ایشان است ملکوت آسمان‌ها، خوشا حال غمگینان، به درستی که ایشان خوشحال می‌شوند. خوشا حال تواضع کنندگان، به درستی که ایشان به ارث می‌گیرند زمین را. خوشا حال گرسنگان و تشنگان برای نیکوکاری و به درستی که ایشان سیر می‌شوند. خوشا حال رحم کنندگان، به درستی که ایشان رحم کرده می‌شوند. خوشا حال جماعتی که دل ایشان پاک است، به درستی که ایشان معاینه می‌بینند خدا را. خوشا حال اهل سلامت، به درستی که ایشان پسران خدا خوانده می‌شوند (متی: ۱۳- ۱۲) سپس مسیح کسانی را که به خاطر اعتقاد به او انکار می‌شوند و از جامعه طرد می‌گردند و آواره ی دشت و بیابان می‌شوند آنان را نور عالم مینامد که مردم در پرتو نور آنان هدایت می‌شوند» خوشا حال جماعتی که مردم ایشان را جهت عدالت ایشان از نزد خود دور کنند، به درستی که برای ایشان است ملکوت آسمانها. خوشا حال شما

هرگاه سرزنش کنند و برانند شما را و بگویند در شأن شما هر سخن بدی که دروغ است به جهت متابعت من، خوشحال شوید و شادی کنید، به درستی که مزد شما عظیم است در آسمانها از جهت آنکه چنین طرد و زجر کردند پیغمبرانی را که پیش از شما بودند؛ شما نمک زمینید، هرگاه فاسد شود نمک، پس به چه چیز اصلاح یابد، و هرگاه اصلاح نیابد شایسته نیست مگر آنکه دور انداخته شود و مردم آن را پامال کنند. شما نور عالمید و نمی‌تواند شهر بیوشاند چیزی را که گذارده شود بر روی کوه؛ و روشن کرده نمی‌شود چراغ پس گذارده شود در زیر کاسه، لیکن گذارده می‌شود بر روی مناره تا روشنی دهد هر کسی که در خانه است. به این طریق باید که روشن کند نور شما پیش روی مردم را تا ببیند اعمال صالح شما را و بزرگ شمارند پدر شما را که در آسمان‌هاست؛ گمان مکنید که من آمده‌ام که از هم بپاشم و برطرف کنم ناموس یا شریعت پیغمبران را؛ نیامده‌ام از برای از هم پاشیدن، بلکه آمده‌ام برای آنکه کامل کنم ناموس را (۱۹) (همان، ۱۳) سپس در انتهای این موعظه هشدار می‌دهد به اینکه هر کس به این متد عملی که مبتنی بر تزکیه‌ی باطنی است عمل نکند و دیگران را به عمل تشویق ننماید، خوار می‌شود و هر که بدان عمل کند و دیگران را بدان ترغیب نماید، در ملکوت آسمان‌ها از آن به بزرگی یاد شود «پس کسی که عمل نکند به این وصیت‌های کوچک و تعلیم کند به مردمان عمل نکردن را، خوانده می‌شود در ملکوت آسمان‌ها کوچک، و کسی که عمل کند و تعلیم کند این وصایا را، خوانده می‌شود بزرگ در ملکوت آسمان‌ها؛ و می‌گوییم به شما که اگر زیاده نباشد عدالت شما بر عدالت نویسندگان و فریسیان، داخل نمی‌شوید در ملکوت آسمان‌ها» (همان). سپس در آیات دیگری به زهد و دوری‌گزیدن از دنیا و رهانمودن خوراک و پوشاک و مسکن اشارت می‌کند و چنین روایت می‌کند «از این جهت می‌گوییم به شما که فکر مکنید برای نفس‌های خود که چه چیز می‌خورید و نه از برای بدن‌های خود که چه چیزی می‌پوشید؛ آیا نیست نفس بهتر از خوردن و بدن بهتر از لباس. نظر کنید به مرغان پرنده که زراعت نمی‌کنند و حصاد نمی‌کنند و جمع نمی‌کنند

حاصل را در انبارها و پدر آسمانی شما آنها را قوت می‌دهد. آیا نیستید شما سزاوارتر از مرغان.... ای گروه کم ایمان! اهتمام مکنید در این هنگام و مگویید که چه چیز بخوریم یا چه چیز بیاشامیم یا چه چیز ببوشیم، به درستی که اینهارا مردم طلب می‌کنند و نباید که شما طلب کنید، برای آنکه پدر شما می‌داند که شما محتاجید به اینها همه، لیکن طلب کنید اول مرتبه ملکوت خدا (۳۱) و احسان او را، و اینها همه زیاده می‌شود برای شما. اهتمام مکنید امروز به جهت فردا، به درستی که برای فردا، فردا اهتمام کرده می‌شود، و کفایت کرده می‌شود هر روز شر آن روز» (همان، ۱۷). انجیل متی پر از آیاتی است که دعوت به پرداختن به باطن می‌کند و آدمی را به عالم انفس متوجه می‌نماید و توجه به آفاق در آن بسیار ناچیز و کم رنگ است.

۲/۳- انجیل مرقس: انجیل مرقس به مانند انجیل متی بیشتر دعوت به درون و باطن آدمی است و تا حد زیادی از توجه به برون و عالم آفاق غفلت ورزیده است. برای اثبات مدعای خویش به آیاتی چند بسنده می‌کنیم و مطالعه‌ی بیشتر رابه حقیقت جویان و می‌نهیم تا با رجوع به اناجیل اربعه خود بر صحت این ادعا واقف شوند. مسیح در فصل دوازدهم و باب چهاردهم انجیل مرقس، پیروانش رابه پالایش درونی دعوت می‌کند و می‌فرماید «بشنوید! زراعت کننده‌ای بیرون آمد که زراعت کند؛ در وقتی که تخم می‌افشانند، بعضی افتاد در میان راه، پس آمد پرند و خورد آن را، و بعضی افتاد بر سنگی صاف در جایی که عمقی نداشت و زمینی نبود و همان وقت سبز شد و چون عمقی و زمینی نداشت و آفتاب بر او تابید و گرم شد، خشکید زیرا که ریشه نداشت؛ و بعضی در میان خار افتاد و چون خار روی آن را داشت فرو گرفت آن را و بار نیاورد و بعضی افتاد بر زمین نیکو و بار آورد و بلند شد؛ سپس یک دانه سی دانه و دانه دیگر شصت دانه و دانه دیگر صد دانه آورد». در این فراز از آیات با اینکه مسیح از مثلی آفاقی بهره می‌برد، اما هدف او گرفتن نتیجه‌ای انفسی است دقت کنید ادامه سخن مسیح را «و گفت یسوع کسی که دو گوش شنوا دارد بشنود؛ و چون

خلوت شد؛ جماعتی که در دور او بودند، با دوازده نفر شاگرد، پرسیدند از او معنی مَثَل را؛ گفت: شما هستید گروهی که داده شده است به شما شناختن اسرار ملکوت خدا و جماعتی که از مجلس خاص من بیرونند به وسیلهٔ مَثَلها بیان می‌شود برای ایشان هر چیزی تا نظرکنندگان نظر کنند و ایشان نظر نمی‌کنند و تا سامعان بشنوند و ایشان نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.... گفت یسوع به ایشان که، آیا نمی‌دانید این مثل را، پس چگونه می‌دانید همهٔ مَثَلها را بر زراعت کننده کسی است که می‌افشاند سخن را و آنچه می‌افتد بر سرراه، کسی است که چون سخن به او رسید می‌شنود سخن را، و در حال شنیدن می‌آید شیطان و برمی‌دارد سخنی را که زراعت شده «در دل او»، و کسانی که افشانه‌اند تخم را برسنگ صاف، هستند جماعتی که می‌شنوند سخن را، پس قبول می‌کنند به شادی در آن ساعت، و نیست برای آن سخن در ایشان اصلی، و در اندک زمانی هر گاه عارض شود راندنی و تنگی به سبب این سخن شک می‌کنند؛ و گروهی که افشانه‌اند تخم را در خار، هستند گروهی که می‌شنوند سخن را پس غلبه می‌کند بر ایشان غم‌های زمانه و فریب توانگری و باقی خواهش‌هایی که ایشان از پی آنها می‌روند، پس فرو می‌دانند آن سخن را و نفعی به ایشان نمی‌کند؛ و کسی که تخم افشانه است در زمین نیکو، هستند گروهی که می‌شنوند سخن را و قبول می‌کنند و حاصل برمی‌دارند از یکی سی برابر و از دیگری شصت برابر و از دیگری صد برابر» (مرقس: ۷۹-۷۸).

۳/۳- انجیل لوقا: مسیح در میان حواریون در جمع اهالی یهودیه، اورشلیم، صور و صیدا این‌گونه به موعظه می‌نشیند: «خوشا به حال مساکین و فقرا به روح، به درستی که برای ایشان است بهشت خدا، خوشا به حال شما ای گرسنگان در این زمان! به درستی که شما سیر خواهید شد، خوشا به حال شما ای گریه‌کنندگان در این زمان! به درستی که شما زود باشد که بخندید، خوشا به حال شما در وقتی که بد شوند مردم با شما و برانند شما را از پیش خود و سرزنش کنند و بیرون کنند نام‌های شما

را مانند بدان به جهت ابن الانسان، شادی کنید در این زمان و خشنود باشید به درستی که مزد شما بزرگ است در آسمان... وای بر شما ای مالداران! به جهت آنکه شما گرفته‌اید خوشدلی خود را، وای بر شما ای اسیران! به جهت آنکه زود باشد که گرسنه شوید؛ وای بر شما ای خنده‌رویان درین زمان بدرستی که شما زود باشد که گریه کنید و غمگین باشید... دوست دارید دشمنان خود را و نیکی کنید به کسی که دشمن شما باشد، سخن نیکو گوئید با کسی که دشنام دهد شما را، احسان کنید با کسی که غمگین کند شما را، و کسی که دست زند بربک طرف روی تو، پس بگردان برای او طرف دیگر روی خود را و کسی که طلب کند جامه‌ تو را، پس منع مکن از او ردای خود را...» (لوقا: ۱۲۶-۱۲۰) انجیل لوقا نیز به مانند دیگر اناجیل رویکردی اخلاقی و باطن‌گرایانه دارد و توجه‌اش به آفاق بسیار ناچیز است.

مسیح در آیاتی، علمای یهودی را شدیداً توبیخ می‌کند به اینکه شاه کلید ورود به ملکوت خداوند را دانسته‌اند اما دری را نگشوده‌اند، نه خود رفته‌اند و نه دیگران را گذاشته‌اند که به ملکوت خداوند باریابند «وای بر شما ای نویسندگان! به جهت آنکه گرفته‌اید شما کلیدهای معرفت و دانایی را، پس داخل نشده‌اید در معرفت و گروهی را که می‌خواهند داخل شوند منع کرده‌اید. چون گفت این سخن را شروع کردند کتبه و فریسیین که او را به بدی و مکر گرفته در امور بسیار با او سخن گویند در محفل و مجمع و صید کنند او را به کلمه‌ای تا بر او عیب کنند...» سپس مسیح می‌گویند «...من تعلیم شما می‌کنم که از کی بترسید از کسی که هرگاه بکشند تسلط باشد او را برای اینکه بیندازد به آتش جهنم... بلی می‌گویم به شما که هر کس اقرار کند به من در برابر مردم، پس ابن الانسان اقرار می‌کند به او در برابر فرشتگان خدا... هرگاه برند شما را به سوی مجمع‌ها و سر کردگان و پادشاهان، پس غمگین مباشید که چه گوئید و به چه لفظ اداء کنید؛ به درستی که روح القدس می‌آموزد به شما در آن ساعت آنچه سزاوار است گفته آن» (همان، ۱۴۴).

۴/۳- **انجیل یوحنا:** انجیل یوحنا نیز به مانند دیگر اناجیل رویکردی اخلاق گرایانه و تزکیه محورانه دارد و بیشتر توجه به درون جان آدم و عالم دارد تا ظاهر عالم و آدم به این عبارات مسیح خوب دقت کنید «و در روز آخر عید بزرگ ایستاد یسوع و ندا می کرد و می گفت: کسی که تشنه است باید که رو کند به من و بیاشامد؛ و هر که ایمان آورد به من چنانکه در کتابها مذکور است روان می شود از شکم او نهرهای آب حیات و مراد یسوع از آب حیات روحی بود که ایمان آورندگان به او عزم قبول کردن او دارند(یوحنا: ۱۹۴-۱۹۳). در جایی دیگر می گویند «منم نور عالم و کسی که پیروی کند مرا در ظلمت نرود، بلکه یابد نور زندگی را»(همان، ۱۹۵). و در جایی دیگر از انجیل یوحنا گویند: «می دانم که زود باشد برخیزد در قیامت در روز آخر، گفت یسوع که، منم قیامت و زندگی و کسی که ایمان آورده باشد به من، و هر چند مرده باشد، پس زود باشد که زنده شود و هر که زنده باشد و ایمان آورد به من هرگز نمی میرد»(همان، ص ۲۰۲). و «من آمده ام و نور عالمم، برای آنکه کسی که ایمان آورد به من، باقی نمی ماند در ظلمت و کسی که بشنود سخن مرا و حفظ نکند، جزا نمی دهم او را زیرا که من نیامده ام تا جزا دهم عالم را، لیکن آمده ام تا زنده کنم عالم را»(همان، ص ۲۰۷).

تحلیل:

آیاتی که از اناجیل اربعه ذکر شد، نمونه ای بسیار اندک از رویکرد اخلاق محورانه و باطن گرایانه ی انجیل می باشد که توجه انسان را بیشتر به باطن عالم و آدم سوق می دهد تا به آفاق جهان و این خود زمینه ساز رویکرد کلیسا به سوی معرفت باطنی و محصور کردن شناخت آدمی از عالم و آدم و مبدأ و معاد و بی اعتبار شمردن دیگر منابع شناخت آدمی بود که خود زمینه ساز تقابل میان دیانت مسحیت با علوم تجربی در غرب شد. هرچند بعدها درمیان الهی دانان مسیحی افراد زیادی پیدا شدند تا با خوانشی جدید، رابطه ی میان علم و دین را از تقابل به تمایز سپس به تعامل و تلاقی

و گفت و گو سوق دهند. از این روی امروزه رویکردهای متعددی بنابر قرائت‌های متعدد از نصوص دینی درباره‌ی نسبت میان علم و دین در عالم مسیحیت شکل گرفته است.

۴. پیامدهای قرائت تقابلی گرای الهی‌دانان قرون وسطی مسیحی

۱- اساس و بنیاد کلیسای قرون وسطی بر نوعی جزمیت بنیان نهاده شده بود، آباء کلیسا، خود را مرکز معرفت عالم و چهار دیواری کلیسا را منبع و سرچشمه‌ی همه‌ی معارف بشری می‌پنداشتند، به گونه‌ای که همه‌ی مردمان می‌بایست بی‌دلیل، مطیع محض فرامین ارباب کلیسا در همه‌ی حوزه‌های معرفتی باشند. این نگاه ریشه در این تفکر داشت که کلیسا خطا نمی‌کند. اینارمولند در کتاب «جهان مسیحیت» در این باره می‌گوید: «به موجب اصول اعتقادی ارتدکس، کلیسا از خطا مصون است و این صفت بر تمام کلیساها منطبق می‌شود، و اختصاصی به اسقف یا اسقف اعظم ندارد این همان سنت متفق‌الرأی کلیساست که مصون از خطاست» (مولند، ۱۳۸۷، ۵۴). البته کلیسا پا را از این فراتر نهاده و برای پاپ مقام عصمت قائل شد، چنانکه می‌گوید: «قوانین شرعی اثر خود را در کلیه‌ی شوون کلیسایی باقی گذاشته است. ساده‌ترین و مناسب‌ترین تعریف اصول عقاید صحیح عبارت است از تعلیمی که بوسیله این کلیسا (کلیسای کاتولیک روم) با خاصیت مأخذ بودنش اعلام شده است. عقیده‌ی به مصونیت پاپ از خطا که در سال ۱۸۷۰ در شورای واتیکان تثبیت شد مسئولیت دایمی تعلیم رسمی کلیسا را برای تعیین اصول عقاید صحیح اعلام می‌دارد» (همان، ۸۷). این حکم جزمی به عنوان مادر دیگر جزم‌ها تلقی گردید و به تدریج، حوزه‌ی آن گسترده‌تر شد. از قلمرو مذهب پایش را بیرون گذاشت و سر در پدیده‌های هستی در آورد و چنگ بر دیگر قلمروهای معرفت بشری انداخت و به باورداشت‌های ارسطو در حوزه‌ی طبیعت و آرای بطلمیوس در زمینه‌ی هیئت رنگ قدسی داد و آن را جزء باور داشت‌های دین مسیحیت در آورد؛ مواردی که کلیسا به آنها رنگ قدسی داد عبارتند از:

الف) مرکزیت زمین: کلیسا حکم نموده بود که زمین مرکز عالم است و همه‌ی ستارگان عالم به دور زمین در حرکتند.

ب) مسیر دایره‌ای شکل ستارگان به دور زمین؛

ج) هیچ حقیقت کشف نشده‌ای وجود ندارد و انسان‌ها از طریق عادی و معمولی و بر اساس تجربه و استدلال به حقایق نمی‌رسند، بلکه تنها راه کشف حقایق و رسیدن به آستان حقایق از جانب انسان‌های خاص و از طریق تزکیه امکان پذیر است. پس نیوتن و کپلر و کوپرنیک و گالیله که در زمینه‌ی علوم به کشفیات جدیدی دست یافته بودند چون از طریق تزکیه و در زیر سقف کلیسا بدانهادست نیافته بودند، کشفشان ارزش علمی ندارد و بهره از حقیقت نبرده‌اند» (بخشایشی، ج ۱، ۱۳۷۵، ۱۲-۱۱)

۲- کلیسا نه تنها شناخت‌شناسی و روش‌شناسی دیگر دانشمندان را زیر سوال می‌برد و آنان را بر نمی‌تابید و نه تنها دچار جزمیتی شده بود که درهای معرفت بشری را بر روی خود بسته بود، بلکه به دستاوردهای دانشمندان پیشین همچون ارسطو و بطلمیوس در حوزه‌ی علوم تجربی که اموری متغیر و تغییر پذیرند، رنگ قدسی ابدی زده بود و آنها را جزو باورداشتهای کلیسا به شمار آورده بود به گونه‌ای که هر نظریه‌ی جدیدی که با باورداشتهای قدسی شده‌ی کلیسا در تضاد بود، آن را ضدیت با دین تلقی کرده و با آن به مقابله برمی‌خواستند. «در حقیقت کلیسا مدافع این پنداشتهای از پیش استقرار یافته بود و طبیعتاً فیلسوفان روشنگری آن را در برابر خود می‌دیدند. اصلی‌ترین حوزه‌ی رویاروی اندیشمندان روشنگری با روحانیت مسیحی حول محور نگرش سنتی به طبیعت، انسان و جامعه شکل گرفته بود. در واقع مرجعیت کلیسا توضیح و تبیین حوزه‌های فوق را به انحصار خود در آورده بود و به هیچ وجه حاضر به پذیرش رقیب نبود» (جلیلی، ۱۳۸۵: ۳۶).

در این زمان بود که عده‌ای از دانشمندان علوم طبیعی به ایجاد شک و شبهه در جزم‌گرایی کلیسا پرداختند با پژوهش‌های خود ثابت نمودند که همه‌ی معارف در نزد کلیسا و در چارچوب پذیرفته شده‌ی آن محدود نیست و به این باور دست یافتند که همه چیز پیشاپیش مکشوف نیست؛ بلکه طبیعت پدیده‌ای بکر و دست نخورده است و همه چیز در آن مجهول است و باید به تدریج به کشف مجهولات از طریق تجربه نه تزکیه پرداخت از اولین دانشمندی که جسارت رویارویی با کلیسا را به خود داد. می‌توان از کوپرنیک یاد کرد این دانشمند، نظر کلیسا را که همه‌ی هستی صورت کرات تو در تو و شفاف با مرکزیت زمین و همراه با ستارگانی که در هفت فلک واقع شده‌اند را ردّ نمود. در سویی دیگر کپلر نیز به این کشف رسید که مسیر ستارگان بیضی شکل-اند؛ آنگاه گالیله با طرح نظریه‌ی خورشید مرکزی خط بطلانی بر مرکزیت زمین کشیده، و نیوتن جاذبه‌ی زمین را کشف کرد. این دانشمندان با تلاش‌های علمی و با کشفیات جدیدشان این دیدگاه را که تنها مقدسین کلیسا آن هم از طریق تزکیه‌ی درونی قادر به فهم حقایق عالمند را به چالش کشیدند، اما کلیسا در مقابل این رویکرد جدید کوتاه نیامد، راه تقابل را در پیش گرفت، دانشمندان را به جرم دیدگاه‌های ضد دینی به دادگاه‌های تفتیش عقاید کشاند و به شدیدترین مجازات‌ها محکومشان کرد. مایکل پترسون و همکارانش در کتاب «عقل و اعتقاد دینی» در این باره می‌گویند: «در سال ۱۶۱۶ شورای مقدس کلیسای کاتولیک رومی، دیدگاهی را که مدعی بود زمین به دور خورشید می‌گردد محکوم کرد و آن را علمی باطل و خلاف تعالیم مقدس دانست... کتاب کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) در فهرست کتاب‌های ممنوعه قرار گرفت. در همان دوره، کلیسا به گالیله دستور داد تا نظر کوپرنیک را (که وی در نوشته‌ها و مباحث عمومی مدافع آن بود) رها کند اما گالیله در نهایت شجاعت به دفاع از نظر کوپرنیک ادامه داد. نوشته‌های او در خصوص حرکت سیارات، لکه‌های خورشیدی، جزر و مد اقیانوس‌ها، ستاره‌های دنباله‌دار و سایر پدیده‌های طبیعی آشکارا در مورد نظریه‌ی خورشید مرکزی بود. در سال ۱۶۳۳، گالیله در سن شصت و

سه سالگی با تنی رنجور، برای حضور در برابر مفتش بزرگ به فلورانس، احضار شد. او به جرم تعلیم امور باطل، گناهکار شناخته شد و وی را وا دار کردند از عقایدش دست بشوید. در طول هشت سال باقی مانده‌ی عمرش او را در خانه‌ای بازداشت کردند» (پترسون، ۱۳۷۹، ۳۵۹).

۳- این برخوردهای خشن آباء کلیسا با دانشمندان بخصوص دانشمندان علوم تجربی (برخوردهایی همچون، سوزاندن، به صلیب کشاندن، حبس ابد نمودن، تبعید کردن و حصر خانوادگی) این ذهنیت را در میان دانشمندان ایجاد کرد که میان دیانت، علم و دانش، پیشرفت و توسعه نوعی تقابل و تضاد وجود دارد. به گونه‌ای که گویی در یک جا جمع نمی‌شوند و آنان ناچار به انتخابند یا باید به دیدگاه‌های آباء کلیسا تن در دهند و از پرداختن به کشفیات جدید علمی که باعث پیشرفت و توسعه و رفاه جامعه می‌شد، چشم‌پوشند و یا می‌بایست، دین را به کناری نهند و عذر آن را بخواهند تا به پیشرفت، توسعه و رفاه دست یابند. این برخورد خشن کلیسا آنان را بدانجا کشاند که میان این انتخاب قرار گرفتند یا دین یا علم یا باید دیندار بود یا دانشمند یا عالم بی‌دین و یا دیندار بی‌علم مایکل پترسون در این باره اشاراتی دارد و می‌گوید: «کار گالیله امور زیادی را به چالش فرا خواند- از سوء استفاده نهاد دین از قدرت و اعمال نفوذ نامنصفانه دانشمندان پیرو بطلمیوس گرفته تا روش عجیب و غریبی که متألّهان برای استخراج حقایق علمی از کتاب مقدس به کار می‌برند، اما نافذترین و مهم‌ترین نتیجه عبارت بود از رابطه‌ی میان علم و دین. تمام این حوادث تأسف‌آور نشان داد لاجرم باید غایات و روش‌های مربوط به این دو فعالیت انسانی مهم و نیرومند را شناخت» (همان، ۳۵۹). از این جهت بود که متفکران و دانشمندان غرب چاره‌ای جز فروکاستن نقش دین و منزوی ساختن آن و فرو غلطاندنش به ساحت فردی نداشتند؛ زیرا جزمیت حاکم بر کلیسا باعث شده بوده مسیحیت با اندیشه‌های معاصر خویش گره بخورد و با آن هم سرنوشت شود و با کهنه شدن آنها، کهنه تلقی

گردد. در نهایت نوع خوانش انحصارگرایانه آباء کلیسا از کتاب مقدس و برخوردهای خشن با صاحبان علم و اندیشه به این تقابل شدت بخشید و دین را متهم به ناسازگاری و تقابل با علم و دستاوردهای علمی نمود. ناگفته نماند این تنها خوانش از نصوص دینی درباره‌ی رابطه‌ی میان علم و دین در عالم مسیحیت نمی باشد. پیشتر نیز اشارتی کردیم که بعدها در عالم مسیحیت رویکردهای متفاوتی شکل گرفت که ابتدا با نظریه‌ی تقابل در قرون وسطی آغازید، سپس برای خاتمه دادن به نزاع میان علم و دین رویکرد تمایزگرایانه‌ای ارائه شد و بعدها رویکردهای تعامل و تلاقی و گفت-وگو و تأیید از سوی نواندیشان مسیحی معاصر مطرح و رواج یافت؛ به عنوان نمونه به کتاب «علم و دین از تعارض تا گفت و گو» به قلم جان اف. هات که به تبیین این رویکردهای متفاوت پرداخته، می‌توان رجوع نمود.

۵. جایگاه علم در قرآن

نخستین آیاتی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شد در قالب گفتمان علم‌محوری بود. اولین واژه‌هایی که پیام الهی را بر گوش جان پیامبر نشانند و افق آینده‌ی آیینش را ترسیم نمود، واژگان قرائت، علم، قلم، تعلیم و تعلم بود. گفتمانی که هم شأن و هم شانه با گفتمان خالقی و ربوبیت ذکر شده‌اند. «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (علق / ۵-۱) اهمیت گفتمان علم‌محوری در آیین مهر پیامبری به گونه‌ای است که خدای قرآن بر «قلم» و آنچه از آن می‌تراود سوگند یاد می‌کند. «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم/۱). در این سوره خداوند تمجید از گفتمان علم‌محوری را در کنار تمجید از اخلاق محوری می‌نشانند و میان علم و دین و قلم و اخلاق دیوار جدایی نمی‌کشاند؛ بلکه آن دو را لازم و ملزوم هم می‌داند. «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» و نیز: «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» (قلم/ ۴-۲). گفتمان علم‌محوری و تمجید از علم و دانش و دانشمندی سرتاسر قرآن را فراگرفته از این

جهت در تبیین جایگاه علم در قرآن ناچار به انتخاب آیات محدودی هستیم. به نظر نگارنده اگر در هیچ جای قرآن سخنی از تمجید علم و عالم و موضوعی جهت اندیشیدن و تفکر ذکر نمی‌شد، همین آیات (بقره/۳۰- ۳۹)، کافی بود تا جایگاه بنیادین علم در اسلام، از مرتبتی ویژه و ممتاز در میان دیگر ادیان برخوردار باشد. جایگاه بنیادین و ریشه‌ایی که در هیچ یک از آیین‌های الهی و الحادی و مکاتب فکری الهی و الحادی برای علم تبیین و تعریف نشده است. حال به ذکر آیاتی از سوره‌ی بقره و سپس به تحلیل آن می‌پردازیم.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.» (بقره/۳۴- ۳۰). (و[به یاد آر] آنگاه که پرودگارت فرشتگان را گفت: من در زمین جانشینی-نماینده‌ای از خود-خواهم آفرید، گفتند: آیا کسی را در آن می‌آفرینی که تباہکاری کند و خون‌ها ریزد، درحالی که ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم؟ [خداوند] گفت: من می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید و همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید مرا از نام‌های اینها خبر دهید. گفتند: پاکی تو راست ما را دانش نیست مگر آنچه به ما آموخته‌ای، که تویی دانای با حکمت و درست کردار. فرمود: ای آدم، آنان را از نام‌های اینها آگاه کن، همینکه [آدم] ایشان را از نام‌های آنان آگاه کرد، [خدای] فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟! و [یاد کن] آنگاه که فرشتگان را

گفتیم: آدم را سجده کنید. سجده تعظیم نه سجده عبادت - پس سجده کردند مگر ابلیس، سرپیچی و گردن کشی کرد، و از کافران گشت)

تحلیل:

۱- بزرگ‌ترین اتفاقی که بعد از خلقت در شرف وقوع است، مسأله‌ی جانشینی خداوند یا به تعبیر قرآن، خلیفه الهی است؛ خداوند در سوره‌ی بقره، این اتفاق مهم، که همان جعل و تعیین خلیفه می‌باشد را این‌گونه به جهانیان اعلام می‌دارد: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهٗ» (بقره/۳۰).

این آیه نشان از آن دارد که خداوند، ردای خلیفه الهی را تنها بر قامت آدمی راست می‌داند. از این جهت او را خلیفه خود قرار داده و این اتفاق را در سیاق جمله‌ی اسمیه همراه با تأکید اعلام نموده تا حکایت از تحقق قطعی این امر مهم نماید. زیرا جمله‌ی اسمیه دلالت بر ثبوت می‌کند نه حدوث و تأکید دلالت بر تحقق قطعی آن دارد و آن بدین معناست که این مقام برای انسان جعل شده و خداوند از آن خبر می‌دهد.

۲- ملائکه در مقابل اعلام این واقعه‌ی مهم واکنش نشان دادند و انسان را متهم به دو صفت رذیله یکی «فساددائم» و دیگری «خونریزی مدام» کردند. «أَتَجْعَلُ فِیْهَا مِنْ یَفْسُدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ» (بقره/۳۰). آنان پیش خود پنداشتند که در محکمه الهی دو سند محکمه‌پسند ارائه داده‌اند که هر کدام کافی است تا انسان را از مقام خلیفه الهی به زیر بکشند.

۳- علت این اتهام، چنانچه در آیات بعدی می‌آید، عدم آگاهی ملائکه بر ابعاد وجودی آدم بود، آنها تنها ظاهر مادی گلین آدمی را دیدند و براساس آن قضاوت نمودند. چنانکه خداوند از ابلیس پرسید، چرا بر آدم سجده نمی‌کند؟ جواب داد که «قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ» (اعراف/۱۲) آنها حقیقت آدمی را که همان

روح خداوندی دمیده در گل آدم بود راندیدند که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) زیرا در هنگام دمیدن، هیچ نا محرمی در اعطای فیض روح به کالبد گلین بشری حاضر نبود، ذکر فعل «نَفَخْتُ» در قالب صغیه‌ی متکلم وحده خود گواهی روشن بر این امر است.

خداوند در ادامه همین گفت وگو، ملائکه را خطاب قرار داده و علت قضاوت ناعادلانه‌ی آنان را عدم شناخت ابعاد وجودی آدم می‌داند. «قال إني أعلم ما لا تعلمون» (بقره/۳۰)

۴- ملائکه پنداشته بودند آن چیزی که ردای خلیفه الهی را بر قامتشان راست می‌کند و سزاوار تکیه بر آن مسند می‌کند، عبادت است. آنان عبادت مستمر و تسبیح همراه با ستایش و تقدیس دائمی خود را به رخ آدمی می‌کشیدند و آن را به حضرت حق برای دریافت مقام خلیفه الهی عرضه می‌داشتند و می‌گفتند: «نَحْنُ نَسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» (همان/۳۰).

۵- خداوند توجهی به این ادعای ملائکه نکرده، فرمودند: من چیزی می‌دانم که شما از آن بی‌خبرید. «قال إني أعلم ما لا تعلمون». پس آدم و ملائکه‌ی مدعی خلافت را جمع نموده به آنان حقایق عالم را تعلیم داد. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (بقره/۳۱) همه‌ی حقایق اسمای الهی را به آدمی تعلیم داد. سپس آنان را نیز به ملائکه عرضه نمود.

۶- خداوند از آنان خواست، هر چه را به آنان تعلیم نموده و عرضه کرده، بازگویند، ملائکه از این کار درماندند و درماندگی خود را این‌گونه بیان نمودند و بر عجز خود اعتراف کردند: «قالوا سبحنك لا علم لنا الا ما علمتنا» سپس از آدمی خواست تا حقایقی را که فراگرفته بازگوید، آدمی همه‌ی حقایق را که به او تعلیم داده بود باز گفت و از این آزمون بزرگ سر بلند بیرون آمد.

۷- بعد از اینکه آدم در عرصه‌ی علم و دانش بر ملائکه عبادت پیشه، پیشی گرفت و در ترازوی حضرت حق، علم آدمی بر عبادت ملکی وزین تر نمود، خداوند به همه‌ی ملائکه امر فرمود تا بر علم آدم سجده کنند. «وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم». پس ملائکه‌ی عبادت پیشه، بر آدم علم پیشه، سجده کردند. «فَسَجَدُوا» تنها ابلیس سجده نکرد و نافرمانی در پیش گرفت، استکبار ورزید و به خاطر عدم سجده بر آدم عالم‌تر کافر شد و برای همیشه از آستان حضرت حق رانده شد. «فسجدوا الا ابلیس اَبی و استکبر و کان من الکفرین». (بقره/۳۴)

۸- نتیجه آنکه، در نگاه قرآنی، آنچه باعث شد آدمی به مقام خلیفه الهی برسد، دانش بود، نه عبادت، آنچه میزان و محک برای آزمون شایستگی انسان و ملک برای دستیابی بدین مقام منیع بود، دانش بود نه عبادت، آنچه که باعث شد آدمی مسجود همه‌ی ملائکه شود، دانش آدم بود، نه عبادت او؛ آنچه که باعث شد ملک مقرب‌ی همچون ابلیس با کثرت عبادت برای ابد از بارگاه حق رانده شود، عدم سجده بر آدم عالم بود، نه آدم عابد. در حقیقت این آیات نشان می‌دهند که علم و دانش در تفکر ناب اسلامی، جایگاهی بنیادین در منظومه‌ی هستی دارد.

۶. جایگاه علم در روایات اسلامی

علاوه بر آیات قرآنی، روایات بسیاری از پیامبر و اهل بیت پیامبر به طریق تواتر در کتب عامه و خاصه ذکر شده که تأکید ویژه‌ای بر کسب دانش و تمجید فراوانی از طالب دانش شده است. این دعوت و تأکید بر آن و تمجید از طالب آن تا به آنجا پیش رفته است که دانش‌اندوزی را همچون نماز و روزه و... برای مسلمانان باورمند، واجب دانسته‌اند و فراگیری علم را فرضیه شمرده‌اند. «قال ابو عبدالله: طلب العلم فرضیه علی کل حال» (المجلسی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۱۲۷) با این تفاوت که این امر واجب دارای یک سری ویژگی‌هاست که در دیگر واجبات یافت نمی‌شود. یکی از این ویژگی‌ها آن

است که در اسلام کسب دانش علاوه بر اینکه واجب است، محدودیت جنسیتی ندارد و بر هر زن و مرد مسلمان واجب است که دانش را بجویند و آن را فراگیرند رسول الله (ص) فرمود: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» (همان، ۱۱۷). این در حالی است که برخی از واجبات همچون (جهاد) محدودیت جنسیتی دارند. چنانکه جهاد بر مردان واجب است، اما بر زنان تنها در شرایط خاص واجب می‌شود؛ ویژگی دیگری که علم در اسلام دارد آن است که کسب دانش را محدود به زمان خاصی نکرده است. به عبارتی کسب دانش محدودیت زمانی ندارد. رسول خدا (ص) فرمود: «اطلب العلم من المهد الی اللحد» (همان) حال آنکه برخی از واجبات همانند حج و روزه‌ی ماه رمضان محدودیت زمانی دارند. دیگر ویژگی علم در اسلام آن است که محدودیت مکانی ندارند. برخلاف کلیسا که ارباب کلیسا، چهار دیواری واتیکان را مرکز معرفت بشری می‌پنداشتند؛ اسلام به پیروانش توصیه می‌نماید، علم را در هر کجا که باشد فراگیرند، اسلام فراگیری علم را محدود به مکان خاصی ننموده است. رسول الله (ص) فرمود: «اطلبوا العلم و لو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم» (همان، ج ۱، ۱۸۰) یا در روایتی دیگر فرمود: «الحکمة ضالة المؤمن یاخذها حیث و جدّها» (همان، ج ۲، ۱۰۵) این در حالی است که برخی از واجبات همچون حج و نماز باید در مکان خاصی صورت گیرند، اهمیت کسب دانش در دیگر مکانها تا بدانجاست که بعد مسافت، مشقت سفر و خطر جانی مانع آن نمی‌شود که مسلمان باورمند از طلب آن دست بکشد. امام صادق (ع): «لو علم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفک المهبج و خوض اللجج» (همان، ج ۱، ۱۷۷) دیگر ویژگی علم در نگاه اسلام آن است که کسب دانش محدودیتی از جانب معلم نیز ندارد، معلم هر که می‌خواهد باشد، چه مسلمان، چه ملحد و مشرک و منافق باشد، تفاوتی ندارد. اسلام به پیروانش دستور داده است که علم را از هر کسی با هر آیین و مرامی که دارند، فراگیرند. «علی (ع) فرمود: «الحکمة ضالة المؤمن فخذ الحکمة و لومن أهل النفاق». شاید این همه تأکید بر کسب دانش به خاطر این باشد که اسلام علم را در رأس همه خیرات و خوبیها می‌داند.

«العلم رأس الخیر کله» (همان، ج ۷۷، ۱۷۵) چنانکه پیروانش را تشویق و ترغیب می‌کند که یا عالم و دانشمند باشند یا دانش‌ورزو جویای علم در غیر این صورت زندگی را باخته‌اند. اسلام ظرفیت وجود آدمی را در کسب علم و دانش بی‌نهایت می‌داند و ظرف دانش آدمی را سیری ناپذیر می‌شمارد. امام علی (ع): «کُلُّ وعاء یضیق بما جعل فیهِ الاوعاء العلم فانه یتسع» (نهج البلاغه، ۱۳۷۴، حکمت/۱۹۶) از نظرگاه اسلام هرکسی در هر رشته‌ای از علوم، تبحری پیدا کند، چه به آن عمل کند یا نکند، نفس کسب دانش در نزد خداوند بر هزار رکعت نماز خالصانه برتری دارد. این تمجید تابدانجا پیش می‌رود که اگر کسی به قصد کسب دانش از خانه بیرون زند، ملائکه‌ی الهی پره‌های خود را با رضایت بر زیر پایش پهن می‌کنند و او را گرمی می‌دارند «قال رسول الله (ص): ان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم حتی یطاعلیها رضا به» (المجلسی، ج ۱، ۱۷۷)

۱۰- گفتمان علم‌محوری در اسلام، گفتمانی بنیادین است، علم در اسلام از جمله‌ی واجبات است. حال این سوال پیش می‌آید که این همه دعوت به علم و تمجید از طالب علم در اسلام، مقصود چه علمی است؟ عالمان دین هر کدام از ظن خود یار آن شده و آن را به سوی خود کشانده، فقیه آن را علم فقه دانسته، فیلسوف، فلسفه اش خوانده، عارف عرفانش نامیده، متکلم، علم کلامش پنداشته، مفسر، علم تفسیرش برشمرده. حال آنکه گفتمان قرآنی و روایی درباره‌ی علم، متفاوت با این دیدگاه‌های انحصارطلبانه می‌باشد، باتوجه به آیات و روایات پیشین، علمی که اسلام بدان دعوت می‌کند، «نفس علم» است، نفس دانایی و دانستن است که شامل همه‌ی علوم در همه رشته‌های مختلف می‌باشد؛ زیرا اول اینکه همه‌ی آیات و روایات را که بر شمردیم، اشارت به علم خاصی ندارند؛ واژه‌هایی همچون "العلم" و "الحکمه" بدون قید ذکر شده‌اند که این خود دلیلی است بر دعوت به مطلق علم. دوم اینکه دعوت به کسب علم از مشرکان و کفار و منافقان و دستیابی بدان در سرزمین‌های دوردستی همچون

چنین که مهد ادیان الهی نبوده، نشان از آن دارد که این دعوت تنها منحصر به کسب علوم خاص دینی نیست؛ بلکه دعوت به نفس علم است. علومی همانند تفسیر قرآن، عرفان، فقه و کلام اسلامی چه ارتباطی با کفار و مشرکین دارد. سوم اینکه آیاتی که در قرآن از علم تمجید نموده، تمجید از نفس علم و دانایی نموده است همانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (زمر/۹) قرآن با حذف «مفعول به» اشارت به این امر مهم دارد که نفس دانایی با نفس نادانی برابر نیستند. این آیه که با اسلوبی استفهامی بیان شده، پاسخ را به فطرت آدمی واگذار نموده است و آنچه از سیاق آیه بدست می‌آید، دانایی و علم را مقید به علومی خاص نموده است. قرآن کریم در آیه‌ای دیگر، مقام خشیت را خاص علماء و دانشمندان دانسته و می‌فرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء» (فاطر/۲۸). ذکر (ال) استغراق جنس در «العلماء» نشان می‌دهد که هر عالمی و هر دانشمندی امکان رسیدن به مقام خشیت الهی را دارد مقامی که مبنای آن علم و آگاهی و معرفت است. چهارم اینکه: آیات بی‌شماری در قرآن ذکر شده که انسان را به تفکر در پدیده‌های طبیعی دعوت می‌کند پدیده‌هایی که موضوع علوم تجربی همچون ستاره‌شناسی، زیست‌شناسی و غیره هستند قرآن کریم بر خلاف انجیل آدمی را تنها متوجه جهان درون و عالم انفسی نمی‌کند؛ بلکه در کنار دعوت به عالم انفسی آدمی را به تفکر و تأمل در عوالم آفاقی و بیرونی رهنمون می‌کند. «سنربهم ایتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (فصلت/۵۳). نتیجه آنکه این همه دعوت به علم و تمجید از آن در اسلام، دعوت به نفس علم و به عبارتی دعوت به هر علمی است که آدمی می‌تواند آن را بدست آورد لکن تنها قیدی که اسلام به علم می‌زند و آن را بدان مقید می‌کند «مفید» بودن است حضرت امیر(ع) در خطبه‌ی همام در وصف پارسیان می‌فرماید: «و وَقَفُوا اسماعهم علی العلم النافع لهم» (نهج البلاغه، ۱۳۷۳: ۴۴۵)

علت مقید نمودن علم به نافع بودن در اسلام، بی حکمت نمی‌باشد؛ زیرا علم به انسان قدرت می‌دهد و اگر چیزی نباشد که به علم جهت صحیح بدهد، به ظلم و ستم بر دیگران کشیده می‌شود و این قدرت که منشا آن علم می‌باشد، چراغی می‌شود در دست نااهل. تاریخ چند قرن اخیر علم‌گرای بشری منهای اخلاق و دین خود گواه روشنی بر استعمار و استحمار دیگر ملت‌ها بدست صاحبان علم بی اخلاق است، اسلام علاوه بر اینکه به کسب نفس علم دعوت می‌کند، بدان جهت نیز می‌دهد؛ جهتی که در خدمت جامعه‌ی بشری قرار گیرد و به تبع آن باعث پیشرفت و توسعه شده، زمینه‌ی عدالت را در میان افراد جامعه فراهم نماید، زندگی دنیوی را سامان دهد. زیرا با سامان یافتن زندگی دنیوی است که حیات اخروی سامان می‌یابد. چنانکه در روایات نیز بر این موضوع تاکید شده است: «الدنیا مزرعه الاخره» تا این که کشتزار دنیوی با آب حیات علم سیراب نشود و شکوفا نگردد، میوه‌های حیات اخروی به بار ننشینند.

۷. نتیجه گیری

با توجه به مباحث پیش گفته، درمی‌یابیم که اسلام برخلاف مسیحیت، دینی است که ذاتاً در تقابل با علم و دانش و به تبع آن توسعه و پیشرفت قرار نمی‌گیرد، اسلام نه تنها در تقابل با علم و دانش قرار نمی‌گیرد؛ بلکه حیات و استمرار آن بر بنیان علم و دانش استوار است. لکن نکته مهمی که باید بدان توجه شود، آن است که برداشت‌های سطحی از اسلام و ارائه قرائتی دگم، محدود و متحجرانه از آن، و محدود نمودن علم به علومی خاص نه تنها با مبانی ناب اسلامی ناسازگار است؛ بلکه باعث تحجر و رکود و عقب ماندگی جوامع اسلامی شده، آنان را نیازمند و محتاج دیگر ملل می‌کند و در نهایت اسلام را متهم به تحجر و ضدیت با علم و دانش می‌نماید. چنین رویکردی خود باعث دین‌گریزی در جوامع اسلامی شده؛ آنان را به دامان دین‌گریزی پرتاب کرده و با ایجاد زمینه‌ی پیدایش نظریه‌ی تقابل دین و علم در میان دین‌باوران

این ذهنیت را ایجاد می‌کند که اسلام دینی مترقی نمی‌باشد و هم پای با زمانه به پیش نمی‌رود و همچون مسیحیت قرون وسطی مانع پیشرفت و توسعه و رفاه جامعه می‌شود. پس افراد جامعه‌ی دینی برای اینکه به پیشرفت و توسعه و رفاه دست یابند، چاره‌ای ندارند که دین را به حاشیه‌ی زندگی فردی رانده و آن را امری صرفاً باطنی با یک سری مراسم خاص مذهبی بدانند. باید توجه داشت که سطحی‌نگری و برداشت‌های دگم و بسته از دین بزرگ‌ترین آفتی است که در عصر کنونی که آن را عصر عقلانیت و علم‌گرایی می‌نامند، اسلام و جامعه‌ی اسلامی را تهدید می‌کند. بنابر این، باید به جد از برداشت‌های سطحی و اشعری‌گونه از دین پرهیز نمود. اسلام را آن‌گونه که می‌باشد با اقتضات و نیازمندی‌های عصرنویین به نسل جدید معرفی کرد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- اناجیل اربعه (۱۳۸۴)، مترجم: خاتون آبادی، تهران: میراث مکتوب، چاپ دوم.
- بخشایشی اردستانی، احمد، (۱۳۷۹)، «پیدایش سکولاریزم» فصلنامه کتاب نقد ۱، شماره ۱، زمستان ۷۵، تهران: موسسه فرهنگی اندیشه، چاپ چهارم.
- پترسون، مایکل، (۱۳۷۹)، عقل و اعتقاد دینی، مترجم: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو، چاپ سوم.
- جلیلی، هادی، (۱۳۸۵)، تأملاتی جامعه شناسانه درباره سکولار شدن، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، (۱۳۸۳)، مترجم: فاضل خان همدانی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- المجلسی، محمد باقر، (۱۳۶۲)، بحار الأنوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۵۸)، بیست گفتار، قم: صدرا، چاپ پنجم.
- ، (۱۳۸۱)، مجموعه آثار، ج ۲، قم: صدرا، چاپ، دهم.
- مولند، اینار، (۱۳۸۷)، جهان مسیحیت، مترجم: محمد باقر انصاری، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- نهج البلاغه، (۱۳۷۳)، مترجم: دکتر جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.

Study and analysis Examination and Analysis of the place Place of science Science in the Bible and the Holy Quran

Mohammad Goodarzi *

1- Assistant Professor, Department of Theology, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran.

(Received: May 30, 2021 – Accepted: July 31, 2021)

Abstract

The discussion of Resurrection is one of doctrinal discussions proposed in many Surehssurahs. One of these surehs surahs is Surah” Naba” in which verses 1 to 5 recite “raising a question” by the deniers of the resurrection Resurrection and verses 6 to 16 have been introduced to response to answer this question as “the causes "pieces of evidence for being the existence of Resurrection”. Also, the versus 17 to 20 are about “the quality of occurring Resurrection Day occurrence”. This writing aimed to consider the recent case by responding to this question: “What is the analysis of the quality of occurring Resurrection Day occurrence in verses 17 to 20 of Surah Naba?”. This research was conducted according to thorough analysis a descriptive analysis approach and by using library sources. The findings of the research showed that in these versus had have indicated referred to three cases about the quality of occurring Resurrection Day occurrence. These cases involved following instances:” to be gathered “gathering of all of human beings easily and to see the results of their actions”, “the rise of true beliefs and good components,” and “the humiliation of beliefs and the practices considered good by human beings.

Keywords: Holy Quran, Science, New Testament.

* Corresponding Author, Email: Dr.md.goodarzi@gmail.com